

بازشناسی منطق رفتاری جدید از ناحیه جامعه سیاسی این کشور

پارادوکس عربستانی

سیدجواد طاهایی

مقدمه

مقاله حاضر به تبیین منطق رفتاری جدید در سیاست عربستان، زمینه‌ها و نتایج آن می‌پردازد؛ تحولی که از حدود پایان جنگ دوم خلیج فارس آغاز گردید و رفتارهای داخلی و خارجی عربستان را تحت تأثیر خود گرفت.

آغاز دهه ۱۹۹۰، تقریباً شروع دوره انقلابیگری سنی در خاورمیانه و جهان است. این انقلابیگری که چالشی جهانی علیه هژمونی آمریکا و نیز چالشی داخلی علیه مشروعیت رژیم سعودی بود، این رژیم را با بحران در دو سطح داخلی و خارجی مواجه ساخت. از یک سو اساس دینی مشروعیت رژیم سعودی در دیده طبقات میانی جامعه عربستانی در معرض افول بود و از دیگر سو، زمان به زمان نخبگان سعودی درباره اساس روابط و فرودستی حقدار تبارشان در روابط با آمریکا بیشتر می‌اندیشیدند و آزرده می‌شدند. در برابر این دو چالش، رژیم سعودی می‌بایست راهبردی را برمی‌گزید که این رژیم را توانا سازد در یک زمان پاسخی به هر دو بحران بدهد. پاسخ رژیم سعودی چنان که خواهیم دید، اتخاذ یک اسلامی‌گرایی دولتی، متعادل (از نظر داعیه‌های انقلابی) و ماهیتاً سکولار است. این راهبرد در سطح داخلی به اجابت تقاضاهای اسلام‌گرایانه طبقات وسیعی از جامعه عربستانی می‌پرداخت و در سطح سیاست خارجی، برای فرار از رابطه عربیان فرودستی و حقارت، جامعه یک ناسیونالیسم جدید را به تن می‌کرد. این

ناسیونالیزم اما، ترسان و کم رمق است و هر دو از این رو که این ناسیونالیزم نمی تواند مبنایی برای رفتارهای مستقل ملی واقع شود. این ناسیونالیزم تا آینده ای غیر قابل پیش بینی، واقعیتی بیشتر ذهنی و معطوف به تلقی و وجهه نظر است. بدین ترتیب منطق رفتاری جدید، لزوماً فضایی واقعی برای رفتارهای جدید نیست.

در هر حال ترکیب این دو راهبرد، گونه ای اسلام گرایی ملی- سکولار در سیاست عربستان را شکل می دهد. از دیدگاه مقاله حاضر، دوران جدید سیاست عربستان چه در سطح داخلی و چه خارجی چه ابتکار عملها و چه انفعالها در این سیاست، از طریق ظهور تدریجی اما قدرتمندانه و سرنوشت گونه همین نوع اسلام گرایی قابل درک و توضیح است.

از آنجا که منطق رفتاری جدید از ناحیه جامعه سیاسی عربستان ایجاد شده و سپس به سمت سیاست خارجی رسوخ یافته است، در این مقاله بحث تحولات داخلی عربستان بر تحول در سیاست خارجی آن اولویت یافته است.

الف- جامعه سیاسی عربستان، افقی از یک آینده پرکشاکش

در ادبیات سیاسی موجود، به سهولت می توان مباحث فراوانی پیرامون مشکلات فرهنگی، سیاسی و فکری در دولت و جامعه عربستانی یافت: مسائل حقوق بشر، جوانی جمعیت، برخورد با اقلیتها، داعیه سیاسی طبقات متوسط، تضییقات علیه زنان، نوسان درآمدهای نفتی و

غیره. از نظر زمان آغاز شدن، این مشکلات تاریخ روشنی ندارند، اما تقریباً می دانیم این مشکلات از چه تاریخی ملموس و متبلور شده اند: با بحران خلیج فارس در سال ۹۱-۱۹۹۰، تحولی اساسی در اوضاع سیاست داخلی عربستان شکل گرفت. اشغال کویت توسط عراق در اوت ۱۹۹۰، برای عربستان سعودی تهدید مستقیمی را ترسیم کرد. عربستان و دیگر «برادران سابق عراق»، برای دفاع از خود و آزادی کویت، اتحادی ضد عراقی به رهبری آمریکا به وجود آوردند. اما حضور نزدیک آمریکا، حضور نزدیک مشکلات بود. استقرار بیش از پانصد هزار سرباز خارجی که در میان آنان سربازان آمریکایی و زنان سرباز آمریکایی نیز هنوز داشتند، احساس ناخوشایندی در میان جامعه عربستانی برانگیخت، جامعه ای که در سوءظن به حضور بیگانه، فرقی میان طبقات سنتی و متوسط جدید آن وجود نداشت. آنان احساس می کردند که به یک باره قوانین و عادات کهن و جاری اعتبار خود را از دست داده اند. جامعه خود را در حالت نوعی اوضاع اضطراری فرهنگی یافت. این احساس پدید آمد که گویی کشور به نوعی مورد تصرف قرار گرفته است.

بعدها نیز نشانگانی از زوال آثار جنگ دوم خلیج فارس در فضای سیاست عربستان احساس نشد؛ کشوری که خود در معرض تغییرات عمیق بود. درآمد سرشار ناشی از صدور نفت به تشکیل ساختارهای پیوسته در حال تغییر اقتصادی و اجتماعی منجر شده بود. طبقه گسترده ای از

سرمایه داران وجود داشت که از ارتباطات جهانی قابل توجه و نفوذ اقتصادی بسیار بالایی برخوردار بودند. سطح تحصیلات عمومی نیز با حضور دانشجویان سعودی در دانشگاههای اروپا و آمریکا بسیار بالا رفته بود....

فهرست بالا و بلند تحولات اجتماعی از این دست در حالی است که نظام حکومتی کاملاً مطابق با ساختارهای قرون اولیه اسلامی و کاملاً بدون تغییر مانده است. یک هیئت وزرا با اجلاسهای شبانگاهانه و شیوه‌های کدخدانمشی وجود دارد، که آن هم قدرت نامحدود پادشاه را به اجرا درمی‌آورد.^(۱) قانون اساسی و هیچ گونه حزب یا مجلسی وجود ندارد. آزادی بیان، برابری جنسی، تشکیل انجمنهای داوطلبانه در عرصه سیاست، برابری فرصتها و دیگر معیارهای داوری سیاسی در دوران اخیر، یکسره مسکوت است. کشور در اختیار حدود ۵ هزار شاهزاده است که مشاغل کلیدی و هدایتگر را در دست دارند. از این عده حدود ۶۰ نفر و اخیراً ۹۰ نفر، حاکمیت را در دست دارند، هسته اصلی قدرت را می‌سازند و از میان خود حکام را معین و انتخاب می‌کنند....^(۲) در نهایت، اگر بخواهیم به زبان آکادمیک بگوییم، کارکردهای اجتماعی و ساختار سیاسی هم پای یکدیگر به پیش نمی‌روند و این تجویزی برای تحول است. تحول گرچه قطعی و ناگزیر ناپذیر است اما هنوز کسی نمی‌داند تدریجی و حساب شده است یا انقلابی و نامنتظر.

تحولات خاص و مستحده معمولاً نه علت تحولات دوران ساز و بنیادین، بلکه آتش زنه یا تسریع کننده آن بوده‌اند، به نحوی که مشکل بتوان میان دو حادثه ارتباط برقرار کرد. بعد از عقب نشینی صدام از کویت، تقاضاهای اجتماعی برای تغییر و اصلاح ساختارها و رفتارهای دولتی فزونی گرفت. جامعه سیاسی، مجادله گر و حساس و مستعد اعتراض شد. تحول بسیار مهم در جامعه عربستان پس از جنگ دوم خلیج فارس، باور به امکان پرسیدن بود. روند باوروی امکان پرسش یا درخواست از حکومت در جامعه عربستان، هیچ گاه کاستی نگرفت و جلوه‌های آن تا زمان ما نیز در تداوم است.

حس فردیت و حس آزادی که جامعه عربستان و مخصوصاً آحاد متوسط الحال این جامعه را دربر گرفته بود، تقریباً به یکسان جناحهای لیبرال و غربگرا را هم متأثر کرد و به آنان نیرویی دو چندان بخشید. دولت عربستان بنابه دلایلی که باید بیشتر درک شود، در برابر نیروهای لیبرال تساهل و رواداری کمتری به خرج داد. قبل از پایان بحران خلیج فارس، نیروهای لیبرال قاطعیت بیشتری را از سوی دولت علیه خود دیدند و در سطح ساختار حکومتی به عقب رانده شدند. اما تقدیر اسلام گرایی این نبود. همچون گذشته که شاهان

۱. نباید اندیشید که دستاوردهای مدرن فردیت و آزادی در جامعه عربستان محصول جنگ بوده‌اند بلکه برعکس در سطح کلی، جنگ محصول آنها است. فردیت و آزادی محصول انقلابات مدرن هستند. پس، ریشه‌های حالات جدید در جامعه عربستان را اصولاً باید در انقلابی جستجو کرد که مدرن «هم» بود؛ یعنی انقلاب اسلامی در ایران. ن.ک. به: درباره انسان انقلاب اسلامی در، علیرضا کمبری (به اهتمام)، نام آورد (مجموعه مقالات درباره ادبیات و فرهنگ دفاع مقدس)، تهران: حوزه هنری تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰.

نبود واقعاً چیزهای جدیدی باشند. در واقع با بیاناتی از این دست، فهد اعلام می‌کرد که ناهماهنگی ساختار سیاسی با کارکردهای متحول اجتماعی را قبول ندارد. او به تطبیق ساختار کهن با ضروریات کارکردی جدید می‌اندیشید، دولت عربستان در حالی که به ضرورت روندهای جدید خوشامد می‌گفت، افرادی را که نماینده آن جریانات بودند در تنگنا می‌گذاشت. با این حال، آنان کسانی بودند که تطبیع نمی‌شدند و یا اهل گفتگوی مؤثر با رژیم نبودند. اما از دیگر سو نمادپردازیهایی اسلامی در کنار توجه به شخصیت‌های اسلامی تطبیع شده از سوی دولت فزونی گرفت این بدان معنا بود که سنت‌گرایی هر چه بیشتر، پاسخ حکومت عربستان به ضرورت اصلاحات بود. به هر حال شاید فشار ناشی از اصلاحات - ولو بر روی کاغذ - بود که باعث شد در اول ژانویه سال ۱۹۹۶، شاه فهد فعالیت‌های حکومتی را به اولین نماینده خود ولیعهد عبدالله تسلیم کرد. از حدود سال ۱۹۹۵ بیماری ملک فهد آشکار شده بود. اما اینکه کمتر از شش هفته بعد، او مجدداً زمام امور را در دست می‌گیرد، بیشتر از همه نشانه این واقعیت بود که نسیم اصلاحات، ساختار دولت سعودی را واقعاً لرزانده است.

ترسان از اصلاحات، رنجیده از آمریکا، رنجور از کوششها برای کنترل اسلام‌گرایی، خشمگین از تحریکات عناصر لیبرال...، حکومت سعودی سالهای دهه نود را پست سر نهاد و به هزاره سوم میلادی پای گذارد. سالهای آغازین

عربستان در مواجهه با درخواستهای سیاسی شخصیت‌های خارج از حکومت، اغلب به روش تطبیع توسل می‌جستند، این بار نیز همان روش را با هدف جذب و انحراف جریانهای تازه‌تر مطمع نظر قرار دادند. این کار سبب شد که اسلام‌گرایان در دهه نود به تندروان بنیادگرا و میانه‌روان اهل گفتگو با خاندان سعود تقسیم شوند و نهایتاً اسلام‌گرایی سیاسی در عربستان دهه نود در تنازع میان این دو دچار ضعف و فتور شود.

اصلاح طلبان لیبرال هر قدر ضعیف و اصلاح طلبان اسلامی هر قدر پراکنده، به هر حال صدای تغییر نمی‌توانست شنیده نشود. بی‌درنگ پس از خاتمه بحران خلیج فارس، در پاسخ به نیروهای لیبرال که بی‌تردید از فشارهای همسوی خارجی هم بهره‌مند بودند، ملک فهد در نوامبر ۱۹۹۰ تشکیل مجمع مشورتی (شورا) را اعلام کرد و همزمان نیز بیان داشت که هیچ‌گونه سیستم و یا قوانینی را که در تضاد با قرآن و سنت باشد، قبول نخواهد کرد. او دستور نوشتن مقدمه قانون اساسی را در مارس ۱۹۹۲ صادر کرد. اما بلافاصله، فهد در توضیح انتشار این احکام اصلاح طلبانه، ماهیت محافظه‌کارانه خود را بیان داشت و آن اینکه حکومت سلطنتی هیچ‌گاه در وضعیت فقدان قانون اساسی قرار نداشته است. هدف قوانین جدید آن است که چیزی را تقویت کند که تاکنون وجود داشته و طوری آن را بنویسد که تاکنون عملاً اعمال می‌شده است.^(۳) پس احکام اصلاح طلبانه قرار

تعاملات سیاسی ایران - عربستان

پس از ۱۱ سپتامبر

دکتر کیهان برزگر

مقدمه

وقایع ۱۱ سپتامبر و متعاقب آن حمله آمریکا به افغانستان، تأثیرات عظیمی بر تعاملات سیاسی و امنیتی منطقه خلیج فارس داشته، به نحوی که آثار آن به تدریج در حال نمایان شدن است. این حادثه نقطه عطفی در شکل‌گیری ساختار جدید نظام بین‌المللی به حساب می‌آید، زیرا از یک سو به تغییراتی در حوزه تعریف مفاهیم سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی روابط بین‌الملل منجر گردیده و از سوی دیگر تأثیرات عظیمی بر نظامهای منطقه‌ای، تفکر رهبران ملی، نخبگان سیاسی و تصمیم‌گیری سیاستگذاران داخلی و خارجی به همراه داشته است.

در طول ۲۵ سال گذشته، منطقه خلیج فارس چندین تحول مهم و حساس را پشت سر گذاشته است که از آنها می‌توان به عنوان نقاط عطف تحولات این منطقه نام برد. از جمله این نقاط عطف می‌توان به وقوع انقلاب اسلامی در ایران، فروپاشی شوروی و جنگ دوم خلیج فارس و نهایتاً حوادث ۱۱ سپتامبر اشاره کرد. با بروز حوادث سپتامبر آشکار گردید که منشاء تهدیدات جدید نسبت به امنیت جهانی در قالب فعالیتهای جدید تروریستی، بیش از هر چیز ریشه در مسائل و مشکلات منطقه خاورمیانه و خصوصاً منطقه خلیج فارس دارد.

مقاله حاضر به بررسی و تجزیه و تحلیل این نقاط عطف می‌پردازد. سؤال اصلی این است که این نقاط



دهه ۲۰۰۰ میلادی با اوج فعالیتهای انقلابی اسلام‌گرایان سنی مذهب مصادف شد. این فعایتها با انفجار برجهای دوگانه تجاری در شهر نیویورک در تاریخ ۱۱ سپتامبر از سوی اسلام‌گرایان - اگر گزارشهای موجود ملاک باشد - به اوج خود رسید. انفجار ساختمانهای دوگانه تجاری، در عین حال، انهدام ساختار ذهنی (تلقی) دوگانه‌ای بود که حیات آن تاکنون تداوم داشت؛ اگر نیک‌بنگریم، و این راهمچون نتیجه‌ای از حدود ۶۰ سال مشی سیاست خارجی حکام سعودی می‌توان دانست، از ابتدا تاکنون، پادشاهی سعودی بر این فرض مؤکد بود و آن را در نزد مردم خود و مسلمانان جهان تبلیغ می‌کرد که هم یک متحد اصیل آمریکاست و هم یک مدافع بزرگ دین اسلام. اما بن‌لادن به سادگی، با اظهار اینکه رژیم عربستان متحد آمریکا، آمریکا کافر، بنابراین رژیم سعودی کافر است، این دوگانگی را که سازنده محور اصلی مشروعیت داخلی و خارجی عربستان بود، بر هم ریخت. برای سعودیها اسلام مشروعیت‌زا، بدل به اسلام مشروعیت‌زدا شده بود. رژیم سعودی تاکنون این دو عامل بالقوه متناقض را به دلیل فوایدی که هر کدام به تنهایی داشتند، توأمان حفظ می‌کرد اما در حال حاضر، روند واگرایی این دو عنصر از یکدیگر در حال تشدید است. در این زمان، آمریکا یک ابرقدرت مسلط و تعیین‌کننده در سطح جهان است ولی اسلام ظاهراً دین فقرا و ناکامان و تحقیرشدگان است.... عربستان به سرعت به سوی محکوم شدن به یک انتخاب